

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال دهم، شماره ۳۷، پاییز ۱۳۹۶

صفحات: ۷۴-۵۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۲۰؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۶/۱۵

تبیین و تحلیل سازه انگارانه روابط سیاسی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا

دکتر آرمین امینی*

چکیده

اوج روابط ایران و آمریکا به قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در دوره نیکسون برمی گردد. در این دوره انگاره‌های ایران و آمریکا نسبت به یکدیگر تقویت شد و روابط دوجانبه به ویژه از حیث ابعاد امنیتی و نظامی آن چنان گسترده بود که در طول تاریخ روابط بین دو کشور سابقه نداشته اما در دوره کارتر انگاره‌های دو کشور نسبت به یکدیگر به هم می ریزد و به پیوندهای محکمی که در دوره نیکسون برقرار شده بود آسیب‌های سختی وارد می شود. این دوره نشان می دهد که هر دو دولت نسبت به هم اشتباه کردند و انگاره‌ها در هم می شکنند. پیروزی انقلاب اسلامی و تحولات ناشی از آن منتهی به قطع روابط با آمریکا به عنوان مهمترین شریک استراتژیک ایران در دوران نظام دوقطبی گردید. پیروزی انقلاب باعث شد که آمریکا مهمترین پایگاه سیاسی خود در خاورمیانه و خلیج فارس را از دست بدهد. این پژوهش مبتنی بر این است که انگاره‌های ذهنی دو کشور سبب تیره شدن روابط پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا به امروز شده و موجب قطع رابطه، تحریم اقتصادی، حمایت از عراق در جنگ تحمیلی، جلوگیری از پیروزی در جنگ و اعمال فشار و تحریم و مداخله در جریان توسعه ایران گردیده است. سوال اصلی در این تحقیق این است، ساختار ذهنی و روانی (انگاره) دولتمردان ایران و آمریکا چه تأثیری بر تداوم تیرگی روابط دو کشور دارند؟ فرضیه اصلی این پژوهش بر این مبتنی است، ساختار ذهنی و روانی دولتمردان ایران و آمریکا برساخته اجتماعی و در تقابل با یکدیگر قرار دارد که باعث تداوم تیرگی روابط دو کشور شده است.

کلیدواژه‌ها

روابط ایران و آمریکا؛ سازه انگاری؛ سیاست خارجی؛ انقلاب اسلامی ایران.

arminamini@yahoo.com

* دانشیار گروه روابط بین الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

۱. بیان مساله

تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی ایران بیانگر این مطلب است که سلطه خارجی به عنوان یکی از عوامل بازدارنده توسعه سیاسی کشور محسوب می‌گردد و در این راستا مداخلات آمریکا در ایران طی سال‌های گذشته ذهنیت بدبینانه‌ای در افکار عمومی و فرهنگ سیاسی ایران بر جای گذاشته است.

به طور کلی آغاز روابط ایران و آمریکا به اوایل قرن نوزدهم میلادی برمی‌گردد. ایران تا قبل از انقلاب سال ۵۷ و بویژه از سال ۱۳۳۲ (به همراه اسرائیل) مهمترین کشور در منطقه خاورمیانه در جهت حفظ منافع آمریکا و نظام سرمایه‌داری در برابر نفوذ کمونیسم وایدئولوژی‌های ناسیونالیستی و ضد غربی موجود در خاورمیانه به شمار می‌آمد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، روابط ایران و آمریکا دگرگون شد و تحولات ناشی از انقلاب ایران منتهی به قطع روابط با آمریکا به عنوان مهمترین شریک استراتژیک ایران در دوران نظام دوقطبی گردید. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا تحولات و روندهای گوناگونی را تجربه کرده‌اند. با این وجود علی‌رغم تغییر و تحولات در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی رفتارهای ایران و آمریکا نسبت به هم استمرار داشته است.

در این پژوهش متغیر اصلی که چراغ راهنمای پژوهش و پاسخگویی به سؤالات فوق می‌باشد، عوامل غیرمادی و انگاره‌ای مهم در دو نظام سیاسی لیبرالی آمریکا و اسلامی ایران می‌باشد. واضح است که این عوامل غیرمادی و انگاره‌ای بیشتر در ذهن سیاسیون دو کشور نمود می‌یابد که نگارنده نیز تأکید را بر آن قرار می‌دهد. سوال اصلی در این پژوهش این است که، ساختار ذهنی و روانی (انگاره) دولتمردان ایران و آمریکا چه تأثیری بر تداوم تیرگی روابط دو کشور دارد؟ حال می‌توان فرضیه زیر را مورد آزمون قرار داد: ساختار ذهنی و روانی دولتمردان ایران و آمریکا برساخته اجتماعی و در تقابل با یکدیگر قرار دارد که باعث تداوم تیرگی روابط دو کشور شده است.

۲. ادبیات نظری

چهارچوب نظری در این مقاله رویکرد سازه‌انگاری می‌باشد از این جهت که نوشتار حاضر می‌کوشد تا با دستمایه قرار دادن تعاملات میان ذهنی و هنجارهای متعارض موجود در مولفه کارگزاران حاکم بر سیاست خارجی دو کشور ابعاد نوینی از مساله را مورد امعان نظری قرار

دهد.

سازه انگاری رویکردی است که پیش از طرح در روابط بین الملل در جامعه شناسی مطرح بوده است. گفته شده است که ریشه سازه انگاری حداقل به آثار ویکو در قرن هجدهم باز می گردد که به صورت نوعی روش شناسی قدیمی مورد استفاده و توجه فلسفه و تحقیقات تفسیری جامعه شناسان بوده است (قوام، ۱۳۸۸: ۲۲۳). سازه انگاری از لحاظ گوناگون قابل تأمل است. در این که آیا سازه انگاری یک نظریه در روابط بین الملل محسوب می شود و یا تنها یک چارچوب تحلیلی فرانظری در کل علوم اجتماعی است، تفاوت دیدگاه وجود دارد. در ابتدای ورود این رویکرد به روابط بین الملل، منتقدان، این ایراد را وارد بر آن می دانستند که؛ سازه انگاری به دلیل نداشتن دانش گوهری چندان و ارائه نمودن فرضیه چندان در باره رفتار دولت یا نظام دولت‌ها، یک نظریه در روابط بین الملل تلقی نمی شود (چرنوف، ۱۳۸۸: ۱۴۳).

از اواخر ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ سازه انگاری به یکی از تئوری‌های اصلی روابط بین الملل تبدیل شده است. آنچه زمینه را به طرح و احیای دوباره سازه انگاری فراهم آورد، در واقع مناظره‌های اصلی نو واقع‌گرایان و نولیبرال‌ها از یک سو و نظریه پردازان انتقادی و خردگرایان از سوی دیگر بود تا اوایل دهه ۱۹۹۰ ادامه داشت. بنابراین می توان اینگونه ادعا کرد که سازه انگاری در عرصه مطالعه و پژوهش روابط بین الملل چیزی جز حاصل نظریه مناظرات سوم نیست که حداقل یک دهه قبل از فروپاشی اتحاد شوروی به روابط بین الملل راه یافت و تفسیر سازه انگاری در روابط بین الملل آنهم به عنوان یک روش را، به شکل جدیدی ممکن ساخت (ازغندی، ۱۳۸۷: ۲۲۲).

سازه انگاری بر ساخت اجتماعی واقعیت تاکید می کند، که همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی شکل می گیرد و معنا پیدا می کند و این معنا سازی است که به واقعیات جهانی شکل می دهد. در تئوری سازه انگاری، هویت‌ها، هنجارها و فرهنگ نقش مهمی در سیاست‌های جهانی ایفا می کنند. هویت‌ها و منافع دولت‌ها توسط هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می شود و این «فرایند» است که موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می نماید. سازه انگاری به این امر می پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی مردم می توانند با روابط نهادینه میان آن‌ها گسترش یابد (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۱۵).

ونت به عنوان مؤثرترین شخصیت این رویکرد، این نظریه را این گونه معرفی می کند: «سازه انگاری نظریه ساختاری (کلان) نظام بین الملل محسوب می شود که دولت‌ها، واحدهای اولیه

تحلیل شان در نظریه‌های سیاسی هستند و سیستم بین‌الملل متشکل از دولت‌ها، دارای ساختاری می‌باشد که ویژگی بین‌الذهانی آن برجسته است و بخش مهمی از منافع و هویت دولت‌ها به وسیله این ساختار اجتماعی ساخته می‌شود» (Went, 1994: 383-384).

در رویکرد سازه‌انگاری، دولت همچنان مهمترین واحد در تبیین تعاملات بین‌المللی می‌باشد، چرا که حاکمیت و اقتدار معمول بر اصول دولت‌گرایی قرار گرفته است و دولت‌ها هستند که به واسطه عملکردهای خود ساختار بین‌المللی را پدید می‌آورند (امینی، ۱۳۸۳: ۱۶۱). بر اساس این تحلیل هر نوع هویت دولت در سیاست جهانی تا اندازه‌ای محصول عملکردهای اجتماعی است که باعث تشکل هویت در داخل می‌شود. تاکید سازه‌انگاری بر نقش فرهنگ و هویت در روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی و راهبردی، توجهات را به سوی رویارویی فرهنگ‌ها و نقش آن در بروز منازعات جلب کرده است. در نظریه سازه‌انگاری، نقش فرهنگ به عنوان عامل شکل‌دهنده به هویت دولت‌ها و برداشت آن‌ها از خود و دیگران، بروز می‌یابد (یزدان فام، ۱۳۸۹: ۱۹۰).

سازه‌انگاری در چارچوب یک معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی خاص به درک جدیدی از واقعیت می‌رسد و با برهم زدن مرز میان برساخته و واقعیت عینی از یک سو و واقعیت و ارزش از سوی دیگر شیوه‌های تحلیلی جدیدی ارائه می‌دهد. در این رهیافت دیگر طبیعت‌گرایی ملاک نیست، بلکه مولف‌های فرهنگی و تفسیر گرایانه در کانون توجه قرار می‌گیرد. بر همین اساس نقش ذهن در ساختن آن مورد بحث قرار می‌گیرد. به‌صورتی که دیگر واقعیت سیاسی و بین‌المللی به عنوان امری کاملاً عینی و مستقل از درونیات و فرهنگ دانسته نمی‌شود. طبق این تز فعالیت‌های انسانی صرفاً در محیط فیزیکی دگرگونی ایجاد نمی‌کند بلکه به روابط اجتماعی ساختارها و نهادهای اجتماعی نیز شکل می‌دهند و مهم‌تر از آن سازندهی واقعیت اجتماعی می‌باشد.

این واقعیت سیاسی و اجتماعی بر اساس شیوه‌ی صحبت کردن و اندیشیدن افراد درباره‌ی واقعیت نضج می‌گیرد. اگر سازه‌انگاری را یک چارچوب تحلیلی بدانیم، در آغاز باید به این بپردازیم که این چارچوب بر مبنای چه نوع معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی شکل گرفته است (معینی علمداری، ۱۳۸۹: ۱۸۴). سازه‌انگاری از حیث هستی‌شناسی از ایده‌آلیسم در مقابل ماتریالیسم و از «ذهنیت‌گرایی» در مقابل «عینیت‌گرایی» دفاع می‌کند (خاتمی، ۱۳۷۹: ۷۰) و در واقع در همین بعد هستی‌شناسانه است که توجه سازه‌انگاران عمدتاً بر انگاره، معانی،

قواعد، رویه‌ها و هنجارها بوده و بر همین مناسبت که به نظر آن‌ها در واقع این نظام معانی هستند که تعیین کننده چگونگی تفسیر کنشگران از محیط هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۲۴). از مباحث مهم در سطح هستی‌شناسی برای سازه انگاران بحث هویت، و ساختار-کارگزار می‌باشد. در مباحث فرا نظری، عمده ترین مسائل مورد توجه سازه انگاران هستی‌شناسی است، اما این به معنای این نیست که مباحث معرفت‌شناختی اهمیتی ندارد. معرفت‌شناختی پیامدهای مهمی دارد چرا که مواضع معرفت‌شناختی بر امکان طرح پرسش‌ها، روش پاسخ به آن‌ها و نوع شناخت تولیدی تاثیر دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۳۵).

ساختارگرایی به دلیل تلاش علم‌گرایانه آن برای یافتن قوانین عام حاکم بر حیات اجتماعی و همچنین جبرگرایی حاکم بر آن و نادیده گرفتن نقش انسانی مورد انتقاد است. در معرفت‌شناسی اولویت موقت به کارگزار یا ساختار داده می‌شود. در عین حال باید توجه داشت که چون ساختار و کارگزار در سطح هستی‌شناسی مستقل از هم تعریف نمی‌شوند، علی‌القاعده نباید رابطه علی در سطح معرفت‌شناختی میان آن‌ها بود و در مقابل، باید به چگونگی رابطه میان آنها و نه چرایی پرداخت. یکی از مباحث معرفت‌شناختی رابطه دانش و ارزش یا فاکت ارزش است. از نگاه علم‌گرایان، وظیفه علم توضیح واقعیت است نه توصیه، و تحقیقات علمی باید از هر نوع موضع هنجاری و ارزشی اجتناب کنند. این موضع به شدت از سوی طیف وسیعی از نظریه پردازان اعم از کلاسیک، انتقادی و پسا ساختارگرا مورد انتقاد است. گفته می‌شود نوع شناختی که از یک نظریه حاصل می‌شود لاجرم دارای ابعاد هنجاری است. مفروضه‌های هنجاری در طرح سوال، گزینش داده‌ها، تفسیر داده‌ها و غیره اهمیت دارند. بنابراین در نظریه پردازی باید به این ابعاد نیز توجه داشت. اگر قرار است که سازه انگاری از داعیه‌های اثبات‌گرایانه ای چون جدایی واقعیات و ارزش‌ها یا رهایی از ارزش در علوم رها شود، باید به این ابعاد نیز توجه داشته باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۳۰-۳۲۹). به اعتقاد سازه انگاران، ساختار و کارگزار به شکل متقابلی به یکدیگر قوام می‌بخشند و ساختارهای اجتماعی نتیجه پیامدهای کنش انسانی هستند (Onuf, 2003:24).

۳. بررسی سیاست خارجی ایران و آمریکا

سیاست خارجی را می‌توان مجموعه‌ای از اقدامات از پیش طراحی شده توسط تصمیم‌گیرندگان حکومتی تعریف نمود که مقصود از آن دستیابی به اهدافی معین، در چارچوب کلی و در محیط بیرونی و بین‌المللی است (آشوری، ۱۳۵۴).

سیاست خارجی می‌تواند ابتکار عمل یک دولت و یا واکنش آن در قبال کنش دیگر دولت‌ها باشد. تدوین و تبیین سیاست خارجی در هر کشوری حاصل متغیرهای متعددی همچون مبانی فکری، ماهیت نظام بین‌الملل، خصوصیات و نحوه نگرش هیات حاکمه، توانایی‌های کشور، نیازهای عینی جامعه، متغیرهای جغرافیایی و فرهنگ سیاسی آن است. در واقع می‌توان گفت که سیاست خارجی که به‌عنوان سرلوحه منافع ملی هر کشور به‌حساب می‌آید می‌تواند در تأمین حیات سیاسی، امنیتی و اقتصادی یک یا دو و یا چند کشور نقش سرنوشت‌سازی ایفا نماید بنابراین سیاست خارجی فعالیتی است که کنشگران دولتی از طریق آن عمل می‌کنند، عکس‌العمل نشان می‌دهند و تعامل برقرار می‌نمایند (آشنا و جعفری، ۱۳۸۱: ۱۹۱).

۳-۱. سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران

ایالات متحده آمریکا به‌عنوان کشوری با مولفه‌های قدرت جهانی برای دستیابی به منافع بیشتر و پیشبرد فرایندهای جهانی بر اساس خواست و مقتضیات خود، در مناطق و حوزه‌های مختلف بین‌المللی حضور و نفوذ دارد. منطقه خاورمیانه و خلیج فارس یکی از کانونی‌ترین مناطق مورد علاقه این کشور پس از جنگ جهانی دوم بوده است. ایران به‌عنوان کشوری محوری از نظر راهبردی و موقعیت ژئوپولیتیکی در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه، بیشترین تاثیر و تاجر متقابل را با آمریکا به‌عنوان کشوری فرا منطقه‌ای و ذی‌نفع در منطقه داشته است (غریاق زندی، ۱۳۸۹: ۱۲).

به‌طور کلی سیاست خارجی آمریکا در برابر جمهوری اسلامی ایران، طی سال‌های پس از انقلاب از نوسان زیادی برخوردار نبوده و این کشور راهبرد یکسانی را در مواجهه با ایران در دستور کار قرار داده است؛ اگر چه در مقاطع مختلف به لحاظ روشی، سعی کرده تا از تاکتیک‌های متنوعی برای پیشبرد استراتژی مهار و کنترل رفتار جمهوری اسلامی بهره‌گیری نماید (Iran A Country, 1978).

۲-۳. سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا

از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی و شکل گیری جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ تا کنون، گفتمان‌های مختلفی بر سیاست خارجی کشور حاکم و غالب شده است. هر یک از این گفتمان‌ها بر اساس نظام صدقی حاکم بر جامعه بر کانون‌ها، دقایق و عناصر خاصی ابتناء یافته است. گفتمان ملی‌گرایی لیبرال بر سیاست خارجی دولت موقت حاکمیت داشت. پس از استعفای دولت موقت و برکناری بنی صدر در خرداد ۱۳۶۰، برگفتمان اسلام‌گرایی بر سیاست خارجی اسلامی حاکم شد که تاکنون نیز استمرار دارد. ولی گفتمان اسلام‌گرایی در طول تاریخ تقریباً سه دهه گذشته دستخوش دگرگونی و دگردیسی گردیده است. حاصل این تحول درون‌گفتمانی شکل‌گیری و ظهور پنج خرده‌گفتمان مختلف از بطن اسلام‌گرایی بوده است. این خرده‌گفتمان‌های اسلام‌گرایی عبارت‌اند از: آرمان‌گرایی امت‌محور، مصلحت‌گرایی مرکز‌محور، واقع‌گرایی توسعه‌محور، صلح‌گرایی مردم‌سالار و سرانجام اصول‌گرایی عدالت‌محور. گفتمان آرمان‌گرایی و مصلحت‌گرایی در طول دوره جنگ در سیاست خارجی جمهوری اسلامی به منزله هژمونیک نسبی دست یافتند. واقع‌گرایی توسعه‌محور گفتمان غالب دوران سازندگی بود. گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوران اصلاحات صلح‌گرایی مردم‌سالار بود. پس از انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری و انتخاب محمود احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری ایران گفتمان اصول‌گرایی عدالت‌محور بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی حاکم گردید (دهقانی، ۱۳۸۶: ۶۸).

به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی ایران که بر پایه ایدئولوژی استوار است در سیاست خارجی خود چاره‌ای ندارد جز تلفیق واقع‌گرایی و آرمان‌خواهی تا افزون بر حفظ پیشبرد سیاستش بتواند در تحقق آرمان‌های خود نیز بکوشد و چنانچه گفته شد این کوشش می‌باید در محدوده توان و مقدرات نظام، برای تضمین حیات آینده آن انجام پذیرد. بر این اساس برخی دانشمندان بر این باورند که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به تدریج عقلانی‌تر و به تئوری‌های بین‌الملل نزدیک‌تر می‌شود.

در مجموع سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر پایه قانون اساسی در موارد زیر خلاصه شده است:

- سعادت انسان در کل جامعه بشری (اصل ۱۵۴)؛
- حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور (اصل ۱۵۲)؛

- ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی و طرد نظام سلطه در جهان و حمایت از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین (اصل ۱۵۴)؛
 - تعهد برادرانه با همه مسلمانان، ائتلاف و اتحاد ملل مسلمان و وحدت جهان اسلام و نیز دفاع از حقوق مسلمانان جهان (اصل ۱۱)؛
 - نفی هرگونه ستمگری و ستمکشی و نفی هرگونه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری (اصل ۲ بندج)
 - عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر (اصل ۱۵۲)؛
 - طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب (اصل ۳ بند ۵)؛
 - حفظ تمامیت ارضی کشور (اصل ۳ بند ۱۱)؛
 - نفی و اجتناب از پیمان‌هایی که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصاد کشور، فرهنگ و ارتش گردد (اصل ۴۳ بند ۸)؛
 - روابط صلح‌آمیز با دول غیرمحارب (اصل ۱۵۲)؛
 - صداقت در وفای به عهد در معاهده‌ها (شجاعی، ۱۳۸۵: ۶۰-۵۹).
- در حالیکه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به دوره‌های متفاوت و البته متصل به هم تبدیل شده است می‌توان سمت‌گیری آن را بر اساس دو محور تقابلی-تقابل‌گرایی- تعامل‌گرایی و مطلوبیت محوری- محدودیت محوری، به چهار نوع یعنی «تقابل‌گرایی / مطلوبیت محوری»؛ «تقابل‌گرایی / محدودیت محوری»؛ «تعامل‌گرایی / مطلوبیت محوری» و «تعامل‌گرایی / محدودیت محوری» تقسیم نمود.
- اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در یک اصل می‌توان خلاصه کرد؛ «پیروی و سیادت از ارزش‌های انقلاب اسلامی» که در شخص امام خمینی تبلور یافته بود و اصل پیوسته به آن، مبارزه و چالش با کشورهای است که با این اصول در جهان سیاست بین‌الملل مخالفت می‌ورزند نمی‌توان سیاست خارجه ایران را قاعده‌ای خاص در مکتب‌های سیاست خارجی که کشورهای متعارف در جهان از آن‌ها پیروی می‌کنند یافت. شاید به اضطرار و براساس مصلحت و تحمیل شرایط زندگی در دنیای جدید، جمهوری اسلامی در برخی اوقات از قواعد موجود و منفعت‌طلبانه پیروی کرده باشد، اما «متن» این سیاست‌ها جز در مکتب انقلاب اسلام فهمیده نمی‌شود (سیف‌زاده، ۱۳۸۳).

۴. تاثیر انگارهای ذهنی دولتمردان ایران و آمریکا بر افزایش تیرگی روابط دو کشور

این سؤال که چرا برقراری رابطه میان ایران و آمریکا مقدور نیست، همواره در محافل سیاسی داخلی و خارجی مطرح شده و گاه برای ایجاد فشار بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران استفاده می‌شود. برای پاسخ به این سؤال موانع موجود بر سر راه بهبود روابط ایران و آمریکا را بررسی می‌کنیم.

ایران معتقد به استقلال کشورها و شکل‌گیری نظامی عادلانه و نفی سلطه‌طلبی و سلطه‌پذیری و برقراری سازگاری مبتنی بر صلح و امنیت و عدالت در صحنه بین‌المللی است، آمریکا به دنبال حاکمیت دموکراسی آمریکایی و هژمونی (سلطه) خود در جهان است.

فروپاشی شوروی و به دنبال آن نظام دو قطبی، غرور ناشی از احساس پیروزی آمریکا، این کشور را به یک جانبه‌گرایی و مداخله‌گرایی بیشتر سوق داده به گونه‌ای که برای رسیدن به مقصود خود از ابزار نرم و دموکراتیک و بنابر شرایط از ابزار سخت و زور استفاده می‌کند. آن‌ها به دنبال اجرای طرح نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا هستند. در این طرح (آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده پای‌بند به هیچ قاعده محدودیت‌زایی نیست و بی‌پرده خواهان تسلیم بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد. با این وصف برخورد آمریکا با ایران امری غیر منتظره نخواهد بود و طبیعی است که ایران از نظر آمریکا یاغی و محور شرارت خوانده شود و دلیل آن هم تجاوزگری ایران نیست بلکه صرفاً به این دلیل است که ایران از نظم جهانی تک قطبی پیروی نمی‌کند.

به‌طور کلی می‌توان نتیجه گرفت که مانع اصلی عدم بهبود روابط ایران و آمریکا، رفتار استکباری آمریکا و استکبارستیزی ایران است. هر یک از این دو کشور نیز این رفتار را در چارچوب ایدئولوژیک و ماهیت حکومت خود قرار داده است. لذا مادامی که هر یک از طرفین، تغییر رفتار خود را به منزله تحول در ایدئولوژی و ماهیت خود می‌داند، نه تنها رابطه بلکه هرگونه مذاکره بی‌نتیجه می‌ماند.

عواملی که بر پیدایش و استمرار تیرگی روابط میان ایران و آمریکا اثر گذاشته است عبارتند

از:

۱. انقلاب اسلامی؛
۲. جنگ عراق با ایران؛
۳. مسأله ی اسرائیل؛

۴. حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس.

۵. تیرگی روابط ایران و آمریکا از منظر سازه انگاری

موضوع هویت کنشگران در عرصه روابط بین الملل، در کانون رهیافت سازه انگاری است. از این منظر، هویت‌ها و الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل به گزینش‌های عقلانی شکل می‌دهند، بدین معنا که بازیگران نظام بین‌الملل با هویت‌های خاص خود، برداشت‌های خاصی از خود را در رابطه با سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این طریق منافع خاصی تولید می‌کنند و به تصمیم‌های خود شکل می‌دهند. اینکه «خود»، خود را دوست، رقیب یا دشمن «دیگری» بداند، تفاوت زیادی در تعامل میان آن‌ها ایجاد خواهد کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۳۳).

از منظر اولیه شاخصه هستی‌شناسانه سازه انگاری می‌توان گفت ستون معنوی همیشه در سیاست خارجی آمریکا پس از حادثه سپتامبر مستقل و هم وزن ستون مادی با شدت بیشتری گذشته اعمال و برای آن سیاست ورزی شده است.

از منظر دومین شاخصه سازه انگاری آمریکا نقش رهبری جبهه ضد تروریسم را در چارچوب هویت نقشی برای خود ساخته است و خود را زعیم و قیم نظم بین‌المللی می‌داند. در چارچوب هویت جمعی نیز که بر اثر تعاملات بازیگران اصلی نظام بین‌الملل به صورتی بین‌الذنهانی شکل می‌گیرد، نقش رهبری آمریکا در مبارزه با تروریسم به صورت صریح یا ضمنی پذیرفته شده است. بازیگران قدرتمند نظام بین‌الملل، خاصه در حمله آمریکا به افغانستان این نقش را برای آمریکا صریحا پذیرفتند.

بنابراین هویت رهبری جبهه ضد تروریسم در فضای بین‌الذنهانی قدرت‌های بزرگ نیز برای آمریکا برساخته شد. اگرچه بسیاری از کشورهای غیر متعهد و جهان سومی مخالف رهبری آمریکا هستند، اما باید توجه داشت که نظم موجود بین‌المللی همواره مخالفان زیادی داشته است و این در حالی است که معدودی از کشورهای قدرتمند ثبات نسبی نظم موجود را حفظ کرده اند. مخالفت کارگزاران ریز قدرت تغییری بنیادین در نظم بین‌المللی ایجاد نمی‌کند.

از منظر سومین شاخصه هستی‌شناسانه سازه انگاری آمریکا به عنوان کارگزاری قدرتمند پس از حادثه ۱۱ سپتامبر با دستی بازتر از قبل به دنبال اصلاح ساختارهای نظام بین‌الملل به سود خود می‌باشد (پوراحمدی و موسوی نیا، ۱۳۸۷: ۳۲).

از منظر سازه انگاری سیاست خارجی به طور کلی و روابط ایران و آمریکا به طور خاص، روابط بین دو دولت و دو حکومت است که هر دو با تکیه بر ابزارهای قدرت خود به دنبال منافع بیشتر هستند. در این نگاه، هر دو دولت بازیگری عقلانی است که کمابیش توانایی محاسبه سود و زیان خود را دارد و در یک بازی استراتژیک، منافع و امنیت بیشتر خود را می جوید. در تحلیل کنت پولاک در کتاب معمای پارسی؛ تعارض میان ایران و آمریکا بر همین مبناست. واحد اصلی تحلیل پولاک، دو دولت و جریان‌های تاثیر گذار بر آن‌ها و نیز نتایج تصمیم‌های آن‌ها بر محیط بین‌المللی و روابط دو جانبه است، هر چند وی در تبیین عناصر تاثیرگذار بر روابط دو کشور، بر پدیده‌هایی مانند گروگان‌گیری تاکید می‌کند که در اصل امری غیر دولتی بود اما در نهایت گرایش‌ها و سیاست‌هایی را در دولت‌های دو کشور به وجود آورد که به خصوص پس از گرایش تدریجی آمریکا به عراق طی جنگ، موجب رویارویی تمام عیار دو کشور شد (سلیمی ۱۳۸۸: ۲).

در مورد مسائل کلی جهانی و برداشت‌های عمومی در مورد وضعیت نظام بین‌الملل و جایگاه و نقش کشورها در آن، دیدگاه‌های جاری در جامعه آمریکا و جامعه ایران تفاوت‌های جدی با هم دارند. به عبارت دیگر نوع درک، فهم و ارزش گذاری آن‌ها در مورد مسائل جهانی و نقش کشورها در آن بسیار متفاوتند. بررسی‌های موجود نشان می‌دهد آمریکایی‌ها بیشترین نقش منفی را برای کشورهای شرقی نظیر ایران و چین و بیشترین نقش مثبت را برای کشورهای غربی قائلند در حالی که این برداشت در نزد ایرانی‌ها تا حدود زیادی برعکس است (Steven Kull: 2009).

بنابراین ریشه و منشا بسیاری از مسایل ایران و آمریکا به برداشت‌ها و تصاویر ذهنی متفاوت آن‌ها از همدیگر بازمی‌گردد. آمریکا نگاه خاصی به ایران و تحولات و مسایل آن دارد که بر اساس آن سیاست خارجی خود را با ایران تنظیم می‌کند و همین طور ایران نگاه خاصی به آمریکا و مسائل آن دارد که بنیاد موضعگیری اش در برابر آمریکاست. آمریکا همه مشکلات و مسایل فی‌ما بین خود و ایران را در حکومت مذهبی و دینی پس از انقلاب اسلامی می‌داند و تلاشش معطوف به کم‌رنگ کردن هر چه بیشتر و نهایتاً حذف حکومت دینی است و ایران هم، همه چیز را به سلطه طلبی و برتری جویی آمریکا در سطح جهان، استناد می‌دهد و هدف کلی اش مقاومت در برابر آن است و نه تسلیم شدن (شفیعی فر، ۱۳۸۱: ۱۶۷).

در نتیجه با توجه به زمینه‌های ذهنی موجود در هر دو جامعه طبیعی است نوع نگرش و موضع گیری‌های رهبران دو کشور نسبت به یکدیگر کاملاً دوستانه و نزدیک نباشد. نگاه انتقادی رهبران و تصمیم سازان دو جامعه هر چند به نوع نگاه و ساختار اجتماعی و جریان‌های سیاسی هر دو کشور بستگی دارد اما به نوعی با وضعیت نگرش‌های اجتماعی و جریان‌های سیاسی هر دو کشور بستگی دارد اما به نوعی با وضعیت نگرش‌های موجود در دو جامعه نیز مرتبط است و نمی‌تواند مستقل از آن‌ها درک شود. وقتی گرایش عمومی در یک جامعه به هر دلیلی نسبت به کشور دیگر منفی می‌شود، رهبران نمی‌توانند به یکباره راهی متفاوت با جامعه خود بروند، نگاه منفی جاری شده در هر دو جامعه، شرایط ذهنی را پدید می‌آورد که برخی از سیاستمداران که به دنبال رویارویی بیشتر هستند، به نوعی از آن بهره می‌برند و آنانی را به دنبال بهبود روابط هستند، دچار موانع و محدودیت‌هایی می‌سازد، از این نمی‌توان وضعیت روابط بین دو کشور را تنها محصول تصمیمات رهبران سیاسی پشت درهای بسته دانست زیرا رهبران در محیطی اجتماعی زندگی می‌کنند که محدودیت‌ها و الزاماتی را برای آن‌ها پدید می‌آورد. در این زمینه گرایش‌های منفی موجود الزاماتی را خواسته یا ناخواسته برای آن‌ها بر می‌سازد و در عین حال گرایش عمومی موجود در هر دو کشور به حل و فصل مشکلات، می‌تواند زمینه‌هایی را برای رفع مشکلات فراهم آورد. به رغم نگاه‌های منفی موجود، گرایش عمومی دو کشور به تقابل عملی نیست و گرایش هر دو جامعه به حل مشکلات به صورت تدریجی است؛ این امر به تدریج خود را در سیاست‌های خارجی دو کشور نشان می‌دهد (سلیمی، ۱۳۸۸: ۱۱۴).

۶. چشم انداز آتی ایران و آمریکا

ایران تنها کشور جهان است که حاضر به داشتن روابط رسمی با مقامات آمریکایی نیست. تا زمانی که این مانع اساسی دیپلماتیک از سر راه برداشته نشود، حتی تصور چگونگی بحث و بررسی در مورد مسائل حساسی که باعث تیرگی دو کشور شده، دشوار است. اگر روابط دو کشور بهبود می‌یافت، فواید آن برای هر دو طرف بسیار قابل ملاحظه بود. خلیج فارس، با توجه به منابع عظیم نفت و گاز، تا آینده‌ای قابل پیش بینی همچنان منطقه استراتژیک مهمی باقی خواهد ماند. کشور ایران با احتساب وسعت، موقعیت جغرافیایی و منابع آن، از اهمیت ژئوپلیتیکی فراوانی برخوردار است. این کشور، یکی از کشورهای مهم مسلمان، با

تاریخ فرهنگی دیرینه و تاثیر گذار در منطقه است. در زمان شاه ایران ستون اصلی استراتژی آمریکا در خلیج فارس محسوب می شود. بهبود روابط بین ایران و آمریکا از روابط فزاینده بین ایران و روسیه خواهد کاست و بخش انرژی ایران را به سوی شرکت‌های آمریکایی و شرکت‌های بین‌المللی دیگر خواهد گشود.

در حال حاضر نیز ایالات متحده آمریکا، آسیا را در عرصه استراتژی جدید خویش قرار داده و از طرف دیگر یکی از اهداف سیاست خارجی اش را منزوی ساختن ایران اعلام کرده است. در چنین شرایطی کشورهای آسیایی با توجه به پیوندهای عمیق اقتصادی خود با کشورهای غربی و به ویژه آمریکا در صورتی که به انتخاب میان ایران یا آمریکا ناچار شوند با توجه به امکانات و توانمندی‌های آمریکا به احتمال قوی به سمت آمریکا جذب می شوند. که در نتیجه سیاست مقابله جوئی آمریکا با ایران که به منظور منزوی کردن این کشور تعقیب می شود دور از انتظار نخواهد بود که هر گونه تلاش مستقل و رهبری شونده ای از طرف ایران نیز با مخالفت آمریکا از طریق نفوذ بر شرای ایران روبرو شود (ثقفی عامری، ۱۳۸۵: ۵).

هرگاه ایران و ایالات متحده بتوانند با یکدیگر به گفتگو بنشینند، شش مساله حساس باید مورد بحث و توافق قرار گیرند. این مسائل عبارتند از:

- تروریسم؛
 - حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس؛
 - برنامه‌های تسلیحاتی ایران؛
 - مخالفت ایران با اسرائیل و روند صلح خاورمیانه؛
 - تحریم‌های آمریکا در مورد بخش انرژی ایران.
- اگر هیچگونه تحول بنیادینی در نگرش‌های دو کشور به وجود نیاید، بیشترین چیزی که می توان در سال‌های آتی انتظار داشت، روند بسیار کند و محدود برقراری روابط بین دو کشور خواهد بود.

تاریخچه انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که در صورت لزوم، حتی یک دنده ترین ایدئولوگ‌های اسلامی نیز نیاز به تغییر را به خوبی درک خواهند کرد. بسیاری ایرانی‌ها می دانند که بدون اصلاحات و روابط بهتر با ایالات متحده، با تهدید روز افزون یک شورش گسترده داخلی که می تواند خشونت بار نیز باشد، مواجه خواهند شد. اگر آن‌ها به این باور رسند که در دراز مدت حفظ قدرت و بنیان انقلاب اسلامی بدون مصالحه امکان پذیر نخواهد بود، احتمالاً با

کمال میل اصلاحات بنیادین را به عنوان فاسدی برای دفع افسد، خواهند پذیرفت (امیری، ۱۳۸۷: ۶).

نتیجه گیری

منارعه ایران و آمریکا پایدارترین مناقشه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در طول سال‌های گذشته به شمار می‌رود. منارعه ای که علی‌رغم فراز و فرودها و قبض و بسطها که گاهی به برخورد مستقیم نظامی نیز منجر شده، استمرار یافته است. در حالیکه بعضی از مواقع و در برخی از حوزه‌ها، منافع مشترک بین دو کشور وجود داشته، یا از سوی دیگر امنیت فیزیکی و مادی این دو کشور را تهدید و تضعیف کرده است.

اگر بخواهیم چشم انداز نظری میان ایران و آمریکا را در قالب چند سناریو پیش بینی کنیم: شاید بتوان گفت این مساله در چارچوب سه سناریو قابل بحث است: اول سناریوی تقابل و جنگ سرد؛ دوم سناریوی تعامل مطلق و سوم سناریوی تعامل مشروط.

سناریوی اول که بر اساس گرایش خصمانه در آمریکا و گرایش تداوم قطع رابطه در ایران قابل ترسیم است، بر این مبناست که دو کشور در آینده نیز باید همانند گذشته به چالش و تقابل با همدیگر ادامه دهند. بدیهی است نتیجه این سناریو چیزی جز جنگ سرد نیست.

سناریوی دوم که بر اساس گرایش مصلحت جویانه در آمریکا و گرایش برقراری روابط در ایران قابل ترسیم است. بر این مبناست که دو کشور بدون توجه به اختلافات ایدئولوژیک، تاریخی و سیاسی، و صرف نظر از عواقب نامطلوب این رابطه، به طور مطلق و غیر مشروط به همدیگر نزدیک شوند. این سناریو ضمن اینکه بسیار خوش بینانه و خیال پردازانه است، اساسا غیر ممکن و نامطلوب نیز هست؛ زیرا اولاً چنانکه اشاره شد، شکاف‌هایی میان دو کشور عمیق تر از آن است که بتوان چنین رابطه ای را برقرار کرد و ثانیاً این رابطه یک طرفه بوده و حداقل برای ایران چیزی جز بازگشت به شرایط نابرابر قبل از انقلاب، تسلط همه جانبه آمریکا بر سرنوشت ایران و از دست رفتن استقلال و حاکمیت ارضی کشور را در پی نخواهد داشت.

اما سناریوی سوم که بر اساس دیدگاه میانه در هر دو کشور قابل ترسیم است بر این مبناست که دو کشور ضمن توجه به ریشه‌های اختلاف، از طریق رایزنی‌های طیف میانه در دو کشور به گفت و گو پرداخته و زمینه تعاملات مشروط را فراهم نمایند.

با توجه به مستندات و مطالب آورده شده در متن، فرضیه اصلی که مبتنی بر «ساختار ذهنی و روانی دولتمردان ایران و آمریکا برساخته اجتماعی و در تقابل با یکدیگر قرار دارد که باعث تداوم تیرگی روابط دو کشور شده است.» مورد آزمون قرار گرفته است. به طور کلی باید گفت با توجه به زمینه‌های ذهنی موجود در هر دو جامعه، طبیعی است نوع نگرش و موضع گیری‌های رهبران دو کشور نسبت به یکدیگر کاملاً دوستانه و نزدیک نبوده است.

نگاه انتقادی رهبران و تصمیم سازان دو جامعه هر چند به نوع نگاه و ساختار اجتماعی و جریان‌های سیاسی هر دو کشور بستگی دارد اما به نوعی با وضعیت نگرش‌های اجتماعی موجود در دو جامعه نیز مرتبط است و نمی‌تواند مستقل از آن‌ها درک شود. وقتی گرایش عمومی در یک جامعه به هر دلیلی نسبت به کشور دیگر منفی می‌شود، رهبران نمی‌توانند به یکباره راهی متفاوت با جامعه خود بروند؛ از این رو می‌توان گفت اختلاف‌های موجود میان دو کشور به گونه‌ای بر ساخته اجتماعی اند. نگاه منفی جاری شده در هر دو جامعه، شرایط ذهنی پدید می‌آورد که برخی از سیاستمداران که به دنبال رویارویی بیشتر هستند به نوعی از آن بهره می‌برند و آنانی را که به دنبال بهبود روابط هستند، دچار موانع و محدودیت‌هایی می‌سازد. از این رو نمی‌توان وضعیت روابط بین دو کشور را تنها محصول تصمیمات رهبران سیاسی پشت درهای بسته دانست زیرا رهبران در محیطی اجتماعی زندگی می‌کنند که محدودیت‌ها و الزاماتی را برای آن‌ها پدید می‌آورد. در این زمینه گرایش‌های منفی موجود الزاماتی را خواسته یا ناخواسته برای آن‌ها بر می‌سازد و در عین حال گرایش عمومی در هر دو کشور به حل و فصل مشکلات، می‌تواند زمینه‌هایی را برای رفع مشکلات فراهم آورد. به رغم نگاه‌های منفی موجود، گرایش عمومی دو کشور به تقابل عملی نیست و گرایش هر دو جامعه به حل مشکلات به صورت تدریجی است. این امر به تدریج خود را در سیاست‌های خارجی دو کشور نشان می‌دهد. نکته کلیدی در روابط ایران و آمریکا ضرورت تغییر ذهنیت است که آن هم با تغییر نوع نگاه امکان‌پذیر خواهد بود.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

ازغندی، علیرضا (۱۳۸۷). «تنش‌زدایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۳، زمستان، صص ۱۰۴۸-۱۰۳۵.

- آشنا، حسام‌الدین و جعفری، نادر (۱۳۸۶). «دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی: پیوندها و اهداف»، **دو فصلنامه دانش سیاسی**، شماره ۵، بهار و تابستان، صص ۱۷۹-۲۰۶.
- آشوری، داریوش (۱۳۵۴). **فرهنگ سیاسی**، تهران: انتشارات مروارید.
- امیری، مجتبی (۱۳۸۷). «ایران و آمریکا: نظری دیگر»، **مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، شماره ۹۸-۹۷، صص ۴۹-۴۲.
- امینی، آرمن (۱۳۸۳). «تحلیل روابط ایران - اتحادیه اروپا از منظر سازه گرایی»، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، سال اول، پیش شماره ۱.
- پوراحمدی، حسین و موسوی نیا، محمدرضا (۱۳۸۵). «سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر از منظر رئالیسم، لیبرالیسم و سازه انگاری»، **پژوهش حقوق و سیاست**، شماره ۲۰، پاییز و زمستان، صص ۵۳-۲۳.
- ثقفی عامری، ناصر (۱۳۸۵). **در جستجوی افق‌های جدید در سیاست خارجی ایران**، تهران: معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی.
- چرنوف، فرد (۱۳۸۸). **نظریه و زبرنظریه در روابط بین‌الملل: مفاهیم و تفسیرهای متعارض**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- خاتمی، محمود (۱۳۷۹). **پدیدار شدن دین**، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه معاصر.
- دهقانی فیروز آبادی، سیدجلال (۱۳۸۶). «گفتمان اصول‌گرای عدالت‌محور در سیاست خارجی دولت احمدی نژاد»، **دو فصلنامه دانش سیاسی**، سال سوم، شماره یک، بهار و تابستان، صص ۶۷-۹۸.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۸). «رویکرد سازه‌انگاران به زمینه‌های اجتماعی روابط ایران و آمریکا»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، سال چهارم، شماره ۹۷، بهار، صص ۱۱۷-۹۳.
- سیف زاده، حسین (۱۳۸۳). **مبانی و مدل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- شفیعی فر، محمد (۱۳۸۱). «حادثه ۱۱ سپتامبر و تاثیر آن بر روابط ایران و آمریکا»، **دانشگاه اسلامی**، سال ششم، شماره پانزدهم، زمستان، صص ۲۰۸-۱۶۷.
- غرایقی زندی، داود (۱۳۸۹). **سیاست خارجی ایران در قبال جمهوری اسلامی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۸). **روابط بین‌الملل: رویکردها و نظریه‌ها**، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹). **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران، سمت.

تبیین و تحلیل سازه انگارانه روابط سیاسی

معینی علمدار، جهانگیر و راسخی، عبدالله (۱۳۸۹). «روش شناسی سازه انگاری در حوزه روابط بین‌الملل»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی واحد شهر رضا، شماره ۴، زمستان، صص ۲۱۴-۱۸۳.

هادیان، ناصر (۱۳۸۲). «سازه انگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۷، شماره ۴، زمستان، صص ۹۵۰-۹۱۵.

یزدان فام، محمود؛ مشیرزاده، حمیرا و ابراهیمی، نبی‌اله (۱۳۸۹). دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی در کتاب تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب) منابع انگلیسی

Kull, Steven (2009). **Most People Think their Nation Foreign Policy, is Morally No Better Than Average: Global Poll**, January 2009, www.world Public Opinion.

Iran A Country (1978). **Foreign Area Studies**, Washington, DS, Third Edition.

Onuf, Nicholas (2003). "Foreword" in Jamie Frueh, **Political Identity and Social Change : the Remaking Of the South African Social Order** ,Albany :state University of New York press.

Went, Alexander (1994). "Collective Identity Formation and the International State", **American Political Science Review**, Vol. 88, No. 2.

